



«زندگی در هیس» مجموعه شعری است از آفاق شوهانی که توسط انتشارات «سمت روشن کلمه» منتشر شده است. نام مجموعه از درون مایه‌های انتقادی-اعتراضی بهر متمدن شده است به طوری که واژه «هیس» به عنوان یک بستر نشان داده می‌شود که زندگی در آن زیست دارد و این زیست‌مندی، آبیانده از دتر مینیسیم اجتماعی و سیاسی است. در واقع «هیس» نقطه مقابل آزادی بیان و عقیده است. شوهانی در اشعارش رویکردی ناآواربستی دارد و تقریباً می‌توان گفت در سایر دفاترش، گزینش کلماتی طبیعی به چشم می‌خورد و این مهم نیز ریشه در زیست اجتماعی و حتی زیست فکری او دارد. شاعری آواگازد است که علاوه بر پیشرو بودن، به پیروی‌ها نیز توجه دارد. سُرپاینده همیشه پلی بین گذشته و حال کلمات می‌زند و کار کشیدن از کلمات را مدام در دستور فکر و اندیشه خود دارد. برخورد و تصادم شعر با کلمات در جهت نیل به صنعت واژه‌گزینی را می‌توان در ابعادی دیگر هم بررسی کرد که یکی از این ابعاد، خیز و رستاخیز کلمات در شعراست. اصولاً شعری که من فردی-شخصی دارد، به خیز کلمات بیشتر توجه می‌کنند ولی شعری که من اجتماعی دارند در واقع به رستاخیز کلمات و هول‌ولای کلمات توجه سازنده و پاینده‌ای دارند. رستاخیز کلمات در شعر باید به گونه‌ای باشد که در واقع: «هیچ اتفاقی، اتفاقی اتفاق نیفتد.» در این مجموعه شعر، ما در چنین رویکرد و منظومه فکری تصادم داریم؛ مانند: «عبور می‌کنم از هیس که نسخه دهان زنت است/ با زبان سنگ شده عریان بر ساحل: «هیس» عبور می‌کنم از غلت زدن در «هیسست.» سُرپاینده به دنبال ساختار شکنی است و عبور از هر مانعی را تجویز می‌کند و می‌خواهد که این عبور را به فرهنگی تبدیل کند تا همه آن را درک کنند. شوهانی در شعرش همیشه به دنبال یک نوع گفتگو و گفت و گو موندی است و در شعرش نوعی رستاخیز است که برای کلمات تعبیه و ترسیم می‌کند. هنر به معنی زنده کردن مردگی‌های یک کلمه است. یک کلمه را با بستی با کلمات دیگر به خوبی آشتی داد. در شعر شوهانی و به ویژه در این مجموعه، همیشه یک کلمه یا فرمان‌وار و رهبر کلمات دیگر در جهت نیل به یک معنای دمگراسی است و با این کلمه فهم و درک و زبان خود را بین سایر کلمات تقسیم می‌کند که من به این فرایند: «دمگراسی در واژگان» می‌گویم. زبان آفاق شوهانی زبانی ریال (واقعی) است. خیز و رستاخیز کلمات در شعر او به گونه‌ای است که نوعی نظیر آفرینی و دموکراسی را در متن برای رسیدن به یک کانسیست مشخص و تازه ایجاد می‌کنند. دیالوگ‌ها چندجانبه‌اند و مونولوگ‌ها نیز به گونه‌ای است که کانسیست‌ها در صیغه‌ها و صیغه‌های متعدد و متنوع متولد می‌شوند. شعر شوهانی کلمات تک‌یک‌کال است و در جوی‌های هم این رستاخیزی به سمت تپیکال شدن هدایت می‌شود؛ به طوری که باز می‌سراید: تنها من دروغ نیستم/ تو خرابی از زلمت گرفته‌ای/ کدام نسخه می‌گوید هیچ برهن خالکوبی کن/ دروغ از هر کجا سر بر آورد/ دهن توست/ از این جا به بعد/ رفتن را به سنگ بسته‌ای/ نمی‌دانم از دست تو پرت شدم/ یا پرت شدن ام از دستم افتاد» کار کشیدن از کلمات به گونه‌ای است که استتیک زبان را دو چندان می‌کند. شوهانی به کلمات تشخیص می‌دهد تا که خودشان را در دایره شعر مشخص نشان دهند. بازی با کلمات بازی است که مختص خود کلمات است؛ تا زبان کلمات به خوبی بیان و مبین شود. در واقع شوهانی شاعری فیزیکال است که پی‌آمدهایی پانافیزیکال را رقم می‌زند. او به دنبال شرحی نوشتن بر جهان تکمیلی شعر است که در او بایزای توانسته به توفیقاتی دست یابد. شوهانی به دنبال پل زدن در میان سنت و مدرنیته است و این فرایند می‌تواند نوعی رالیسم جادویی نیز باشد. این رو که میان شکافی شاعر، خود عاملی است که می‌خواهد هم شکاف‌ها را ایساند و هم به یک وصل معنایی دست یابد. وقتی در جامعه بر جان باشد، شاعر به دنبال برهان است تا که برهان‌ها را در قالب هنر بیان کند. شاعر با بستی درد و درمندی داشته باشد و زبان جامعه را در همه ابعاد فهم و درک کند. تافهم، درک و دردمشتر ک بین شاعر و کلمات نباشد، هیچ گونه خیز و رستاخیزی در کلمات صورت نخواهد گرفت. به هر روی شعر، شعرانگی و شاعرانگی شوهانی نوعی رستاخیز در کلمات است و شاید با بستی‌های دیگری هم در دنیای شعرشان وجود داشته باشد که این با بستی‌ها در جهت نیل به شایستگی، مستلزم یک تغییر جهان بینی را خواهان و خواستار باشد. از این نگاه تغییر جهان بینی به تغییر دنیای کلمات و تغییر زمان و مکان شکل می‌گیرد. شوهانی می‌تواند صنعت واژه‌گزینی در شعرا را بسط دهد و بسط دهد. از این زاویه که به جای کلمات طبیعی، از کلمات جهان-امروزاگر چه بهره برده‌اند. به معنی واقعی و تام و تمام در شعر بهره‌مند شود. هر شاعری فرزند کلماتی مختص به خود است که سال‌ها با آنها زیست کرده و این پدرانگی به همین سادگی قابل تغییر نیست و من احساس می‌کنم اگر شاعر می‌خواهد از پدرانگی شعر به پدرانگی شعر سفر کند در اصل نیاز به تغییر، تحول و تطور در زبان شعری خود دارد و این دزدانگی یا تولد کلماتی دیگر که اغلب مرتبط با جهان چهارمی است به دست خواهد آمد.

«آرمان ملی» بررسی کرد؛

افزایش ۱۳۷۴ درصدی قیمت کتاب ظرف ۱۰ سال

بودجه‌های حمایتی چقدر به مهار تورم کمک کرده‌اند؟



۱۳۷۴ درصدی داشته است.

آرمان ملی - هادی حسینی نژاد: همه چیز گران شده است! این راه‌همه می‌دائیم و نیازی به اثبات ندار. در بررسی دلایل گرانی اقلام مختلف نیز مشترکات فراوانند: تحریم، افزایش نرخ ارز، تاثیر قیمت مواد اولیه وارداتی و... بنابراین گرانی کتاب در سال‌های اخیر نیز پیرو همین عوامل، اتفاق دور از ذهنی نبوده اما آیا با این تفاسیر، افزایش ۱۳۷۴ درصدی قیمت متوسط کتاب - به عنوان یک کالای فرهنگی و مورد حمایت دولت - طی ۱۰ سال طبیعی است؟!

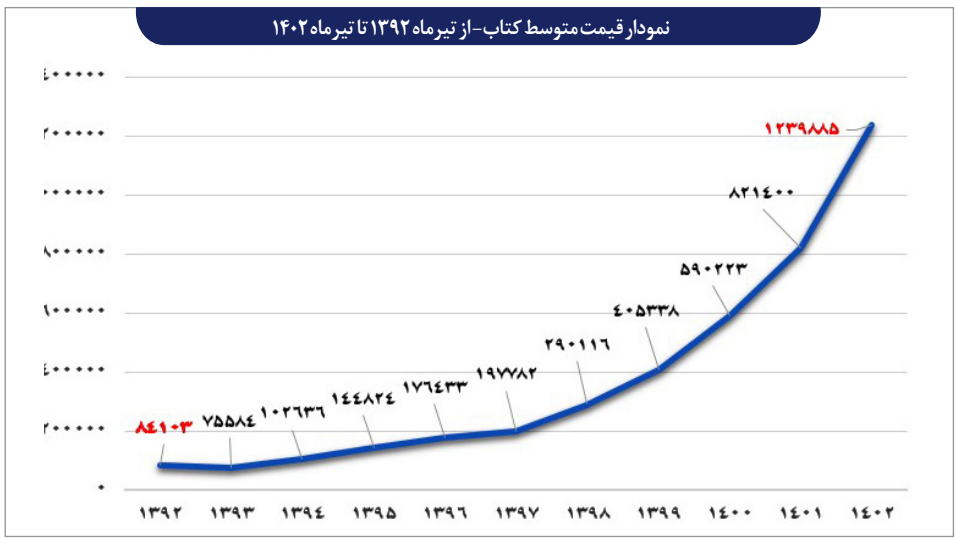
فرهنگ صرفه‌جویی یا صرفه‌جویی فرهنگی؟

میزان مطالعه به عنوان یکی از اصلی‌ترین شاخص‌های فرهنگی در هر کشور به شمار می‌آید و با این حساب، حمایت از صنعت نشر یکی از سیاست‌های شناخته‌شده در کشورهای علاقه‌مند به توسعه است. دولت‌ها با این رویکرد، به تخصیص یارانه و اعتبارات حمایتی در قالب بودجه فرهنگی مبادرت می‌ورزند تا با پایین نگه داشتن قیمت کتاب، قدرت خرید کتاب را در جامعه حفظ کنند. با این وجود، افزایش قیمت کتاب ضمن تضعیف اصناف فعال در صنعت نشر (از مولف و مترجم گرفته تا ناشر و کتابفروشی)، شانس دسترسی مردم به کتاب و سرانه مطالعه را پایین می‌آورد؛ اتفاقی که در سال‌های اخیر، به وضوح شاهد آن بوده‌ایم.

مطابق با اطلاعات و آخرین گزارش آماری منتشر شده در سایت خانه کتاب (متولی رسمی ثبت اطلاعات نشر در ایران) که به تیرماه سال جاری اختصاص دارد، قیمت متوسط کتاب به یک میلیون و ۲۲۹ هزار ریال، معادل ۱۲۳ هزار و ۹۸۸ تومان رسیده است. ناگفته پیداست که در شرایط اقتصادی امروز کشور، علاقه‌مندان به مطالعه که عموماً طبقه متوسط به پایین جامعه را به لحاظ اقتصادی تشکیل می‌دهند، توان پرداخت چنین مبلغی را در ازای خرید تنها یک جلد کتاب، ندارند و ناچارند در مصرف فرهنگی سالانه خود، سیاست صرفه‌جویی را در دستور کار قرار دهند؛ سیاستی که اعمال آن در مصارف فرهنگی، با بار معنایی مثبت «صرفه‌جویی» در تضاد است.

سقوط قدرت خرید کتاب در ۱۰ سال

برای درک سیر صعودی قیمت کتاب، بهترین کار بررسی قیمت متوسط کتاب در ماه مشابه در ۱۰ سال اخیر است. مطابق با گزارش‌های منتشر شده، قیمت متوسط کتاب در تیرماه ۱۳۹۲ یعنی ۱۰ سال پیش ۸۴۱۰ تومان بوده که با احتساب رقم اعلام شده در تیرماه ۱۴۰۲ می‌توان گفت قیمت کتاب در ۱۰ سال اخیر تقریباً ۱۵ برابر شده و رشد



نمودار قیمت متوسط کتاب - تیرماه ۱۳۹۲ تا تیرماه ۱۴۰۲

حوادث آغازین رمان «فانوس‌های خاموش» یا بهتر است گفته شود مدخل داستان در یک ناسازواری روی می‌دهد. بدین ترتیب نوعی بحران درونی شخصیت در نمای بیرونی امتداد و بروز می‌یابد. ناخرسندی هاشم از این ناسازواری در حقیقت نوعی مکانیسم فرافکنانه است. از دیدگاه او حتی طبیعت با زندگی و سرنوشتش سر سازش و توافق ندارد. آسمان اغلب ابری و بغض کرده است و گاه این برهاسراسر آسمان دل انسان را می‌پوشاند و آندوه می‌پراکنند. این تمهیدات در حقیقت نوعی «هم‌پیوندی معینی» و معنایی میان کنورت خاطر شخصیت اصلی داستان یعنی هاشم و فضای طبیعی و محیطی ایجاد می‌کند و به داستان و حوادث مضمونی آن وجاهتی یکدست، هارمونیک و قابل لمس می‌بخشد. از همین رو نویسنده در ابتدای هر فصل توصیفی نیرومند از طبیعت قرار داده است. «یک از اینکه هوا تاریک شود، باران شروع شده بود، اول قطره قطره، بعد اینجا و یکی آنجا و بعد تندتر و تندتر شده بود و حوالی نیمه‌شب، صدای ریزش باران به صورت یکنواخت به گوش می‌رسید. هاشم غافل‌بلند می‌شد و از درچه کوچک ته اتاق به نهر نگاه می‌کرد. صدای باران می‌شنید.» و بدین ترتیب روزها اینگونه خیس و سرد و غمناک شروع می‌شوند تا ماجرای که نویسنده آفریده است با این دگرگونی و خصمیت طبیعت و یکی نبودن حاصل آن، هم‌تراز و همسو شود. چنین برمی‌آید که داستان، حدیث فقر و استیصال و روایتی از دامنه‌های شب و تاریکی است بر زندگی انسانی گمگشته و ناچیز. شکلی غیرمتعارف از زندگی و پایه‌زین بهتر، زیستن حداقلی است. نوعی تراژدی گزنده که در آن همه حق دارند. هر چند که آدم‌های داستان از لحاظ فیزیکی کوشش خود را - در راه و بیراهه - می‌نمایند، اما به نتیجه‌ای درخور دست و در نهایت هیچکس به مراد دل خود نمی‌رسد و همه چیز در حد حسرت و آرزو متوقف می‌ماند.

همه چیز بر مدار تیرآهنی از امواش شرکت نفت می‌چرخد که شبانه از پشت کامیونی به زمین افتاده است و هاشم که اتاقی به عنوان قهوه‌خانه در کنار جاده دارد، مال‌بادا ورده را می‌بیند و با کمک چند جوان از اهالی روستای مجاور آن را در قسمت عمیق تیر نهری که از پشت قهوه‌خانه می‌گذرد - دفن می‌کنند. هاشم همسایه‌ای با نام «همت» دارد که او هم قهوه‌چی است و مسافت بین دو قهوه‌خانه شاید به هفتاد یا هشتاد متر هم نمی‌رسد. اما بر خلاف هاشم، همت در کارش توفیق کافی و حتی عالی دارد، چون قهوه‌خانه‌اش جاقفاده تر است و او بهتر می‌داند چه معجونی در خوراکی‌هایش بچرخاند که در خوشمز تر شوند. تریلرها و ماشین‌های باری بیشتر قهوه‌خانه او را برای استراحت و صرف غذا انتخاب می‌کنند. نویسنده سعی دارد در طول رمان چهره‌های منفی از همت ارائه دهد، اما در آخرین قسمت، خواننده به شکلی غافلگیرانه یا غیرمنتظره به ذات واقعی همت که در حقیقت معرفت و لوطی‌گری اوست پی می‌برد. یکی از شگردهایی که غلامرضا منجری در رمانش به کار برده، حال و احوال و چگونگی رفتار یا خصمیت اخلاقی آدم‌های رمانش است. حتی شخصیت‌های ضدقهرمان، با وجودی که خصمانه به دنبال مبالغی اندک و ناقابل‌اند، اما با این حال کاری که بتوان نام خیانت بر آن نهاد از خود بروز نمی‌دهند. خواننده در خوانش رمان به درستی می‌تواند دو گونه تمسیر بیندنی را برای خود داشته باشد، ابتدا شرکت

بغرنجی جدال درونی و بیرونی ماجرا به گونه‌ای فکر و ذکر هاشم را به خود مشغول کرده که وقتی بدبختی‌ها و گرفتاری‌های حال و آتی راننده کامیون حامل تیر آهن را از این و آن می‌شنود دچار احساسی متناقض و متضاد می‌شود. آیا او به سطحی از آه‌ن دهن شقاوت رسیده است که بیچارگی و ناگامی‌های خویش را بر تمام سیه‌روزی‌های بشری مقدم می‌شمارد و از سر نوشتش شوم راننده کامیون کوچک‌ترین نشانه‌ای از ابراز همدردی نشان نمی‌دهد؟ او کاملاً می‌داند که راننده تگون ریخت را حداقل برای شش ماه به زندان می‌اندازد. او واقف است که رحیم صراف (راننده کامیون) با آن عینک‌های تهاستکانی، برای خود و اهل و عیالش آرزوها و دل‌بستگی‌هایی دارد و عملی که او مرتکب شده است آینده او را تباه می‌کند. با وجود این آگاهی‌ها، هاشم نشانه‌ای از همدردی بروز نمی‌دهد و به قول معروف، از یک گوش می‌شنود و از گوش دیگر خارج می‌کند. می‌توان گفت که در رمان‌های داستان «فانوس‌های خاموش» بر پایه خصمیت‌های عام بشری، مانند حرص و طمع - دروغ زدنی دلهره و اضطراب تنهایی، رقابت و در نهایت عشق و مرگ بنا شده است و در نتیجه بسیاری از کسان، تصویر کشسته و ناتمامی از خود را در آن می‌بینند. چیزی که باعث حیرت می‌شود. پایدینی افراد یک جامعه بر اتحاد با یکدیگر و شاید اصلی اخلاقی است - که البته در جوامع روستایی به‌ندرت به چشم می‌آید. کسانی که در مقابل مبلغی ناچیز به سخت‌ترین کارها - مثل فروتن شانه‌ر آب سرد نهر تن می‌دهند، چگونه توانسته‌اند احتمالاً در برابر پول چند برابری که حتما حراست شرکت نفت برای طمع داندند جریان سرت تا مافوق‌دی اموالش در نظر می‌گیرد باز هم خوشنودر بمانند؟ نویسنده در اینجا به جامعه‌ای آرمانی اشاره دارد، جامعه‌ای که هم در کار خلاف و هم در موارد دیگر، دست از یکدیگر نمی‌دارد. شاید خواسته است به این ترتیب، دست از خوانندگانش را به فکر و آوارد. کار زیبایی غلامرضا منجری با پایان بندی کتاب است. باطمینان می‌توان گفت که برای این موضوع مدت‌ها فکر کرده است، آیا هاشم را به دست‌امی بی‌ها و قانون بسیاری بی؟ آبرویی را نصیب او کند؟ یا مال بادا ورده را توشه توفیق هر چند موقت او سازد؟ البته نویسنده، با نشانه‌های محروزی مانند انداختن نیچی از تیر آهن روی سقف اتاق و دم خروس را با مالیدن نشانه‌های گچ، و به آن شکل طنزآلود بنیان کردن، (واهاشم) را در معرض این رسوایی با توان قرار می‌دهد. اما به جای همه این‌ها، در نهایت مرگ را برای هاشم برمی‌گزیند تا حداقل شاهده‌ی آبرویی شخصیت اول رمانش نباشد. به گمان من منجری بسیار به موقع سراغ عشق (معصومه) رفته است و ماجرای عشق ناکام هاشم را در بازگشتی زیبا به گذشته، آشکار نموده است. چون عشق واقعی برادر مرگ است!!

در خلال مطالعه داستان از جنبه‌ای تمثیلی نمی‌توان گذشت. اینکه تیر آهن می‌تواند نمادی از زوهای سرگرفته جامعه‌های کوچک باشد. مادر طول رمان می‌بینیم که پیر و جوان - آهنگر و مکتب‌دار و... همه با میل و به رغبت به این غائله تن می‌دهند. با وجودی که می‌دانند حاصل آن جز گرفتاری و سیه‌روزی، چیز دیگری نیست. اینطور به نظر می‌رسد که تیر آهن خاصیت شی‌عوارگی انسان است. تجسدی انسانی است که حراستی را به دنبال خود می‌کشد.

روایت جاده تاریک

تأملی بر رمان «فانوس‌های خاموش» اثر غلامرضا منجری

مین فقیری

نویسنده و منتقد

